

در صراط مستقیم ایدل کسی " آگاه " نیست

جامعه‌ای که آگاه باشد، بر اساس دارایی دانش مردم هر گامی را خردمندانه آزمون می‌کند تا راستای گام پسین را با گام نهاده شده هماهنگ سازد، آن جامعه آرمانش را می‌شناسد یا تنها آرزویی دارد ولی باید راه رسیدن به آن را، که بسیار پیچ در پیچ است، جستجو کند. در حالیکه راه پیروان شریعت مستقیم و معلوم است چون آن راه به حکم خالق یا پیشوای آنها برای هدایت آنها از پیش تحکیم شده است. در صراط مستقیم نیاز به اطاعت از اوامر معبود است نه نیاز به دانش و اندیشه‌ی عابد. البته حافظ درست می‌گوید " در صراط مستقیم ایدل کسی گمراه نیست" برای اینکه این راه یکرست به گورستان، که دروازه‌ی جنت الله است، می‌رسد. خود حافظ که خردمند و رند بوده صراط مستقیم را انتخاب نکرده است ولی در بخشی از عرفان ایران، که به منش اسلامی آلوده شده است، چنین می‌نماید که همه‌ی تلاش عارف در این است، که از هر زیبایی و شادی در این جهان خاکی چشم بپوشد، تا به بتواند به معشوق بی‌نشان خود فکر کند و به کمالی که معبود می‌پسندد برسد. کمال او هم در این است که از این جسم خاکی در بیاید و به آنجا برسد که همه‌اش از نور است تا خود او هم نور و بینای مطلق بشود. (شاید هم آنجا لامپ ۲۰۰۰ وات روشن کرده‌اند، چون انسان هر چیزی را با کمک نور می‌دیده، می‌پنداشته که پدیده‌ی نور برترین چشمها را دارد، در حالیکه همه‌ی چشمها نور را می‌بینند ولی خود نور کور مطلق است و چیزی را نمی‌بیند).

بیشتر دیده می‌شود که انگیزه‌ی عارف تنها عشق ورزیدن است نه به وصال معشوق رسیدن، او به راستی معشوقی را هم نمی‌شناسد، گاهی هم از آشفته‌گی به دست و پای همان الله می‌پیچد که دور و ورش پراکنده شده است.

در منطق الطیر، از عطار نیشاپوری، آمده است که مرغان دل‌باخته در راه رسیدن به دلیر خود جانفشانی می‌کنند و در پایان به این نتیجه می‌رسند که دلدار یا خدایی را که می‌جستند تنها در درون خود آنها یافت می‌شود. در این داستان مرغان، که سیمرغ را هرگز ندیده و نمی‌شناسند، تنها از شنیدن ستایش‌هایی که در مورد سیمرغ شنیده‌اند شیفته و فریفته‌ی او می‌شوند. داستان دل‌داگان سیمرغ اندکی به دل‌دادگی آزادیخواهان ایران، که برای یافتن آزادی تلاش می‌کنند، همسانی دارد. چون برخی از آنها هم دل‌باخته‌ی آزادی هستند ولی کمتر آزادی را دیده، چشیده یا می‌شناسند. البته کمترین این دوستانان آزادی، برای رسیدن به آرمان خود، در اندیشه‌ی جانفشانی و از خودگذشتگی هستند و حتی از رنجی که باید در راه رسیدن به آزادی بر خود هموار کنند بی‌خبرند.

اینگونه کسان به یک آزادی که، آنرا نمی‌شناسند و در ذهن خود پرورانده‌اند مهر می‌ورزند، شاید اگر روزی به درستی با آزادی روبرو شوند چه بسا که بر ضد آن آزادی برخیزند. از گفتار و نوشتارهای برخی از روشنفکران آزادیخواه می‌توان برداشت کرد که این کسان آزادی را تنها از راه تعریف واژه‌ی " آزادی " می‌شناسند و به آن دل‌باخته‌اند و گرنه می‌توان دید که آنها به کردار از آزادی بیزارند. برای بیشتر این کسان ساختار پدیده‌ی آزادی یا دمکراسی تنها از آمیزش چند واژه پایه‌گذاری می‌شود. برای همین است که آنها می‌کوشند هرچه تندتر و زودتر آن واژه‌های دل‌انگیز را روی برگهای زیبای اساسنامه‌ای بنویسند تا این کار را تیزتر، بهتر و روشن‌تر از دیگران به نمایش بگذارند. برای آنها آزادی بیشتر با این واژه‌ها، که آنها را قانون اساسی می‌نامند، کار دارد نه با منش مردم.

برای اینگونه آزادی‌فروشان مردم بسان روستاییان ساده اندیشی هستند که به بازار آمده‌اند و آنها هم باید بسان فروشنده‌گان معبود خود را، به ترتیبی که در خور ساده‌لوحی خریداران باشد، به آنها بفروشند، بپردازند یا پیشکش کنند. چون اینگونه روشنفکران، تنها عاشق واژه‌ی آزادی هستند و نمی‌دانند که پس از وصال، پیروزی، چگونه باید از معشوق خود کام بگیرند. اگر در مورد اجرای آن واژه‌ها، آن قانون اساسی پرسشی پیش آید، روشن است که، این روشنگران راه آزادی، برنامه‌ای برای کاربرد آن ارزشها ندارند یا از بن اجرای آن قانون اساسی، که یک ساختار مدنی است، اندیشه‌ای نکرده‌اند.

سدها سال است که در ایران نه قانونی به آنگونه، که در اروپا برای سامان‌کرداری پیدایش می‌کند، به وجود آمده و نه به آنگونه، که در اروپا به کار گرفته می‌شود، در ایران به کار برده شده است. تا کنون هم نه شکستن هر قانونی برای دولتی‌های ایران دشوار و نه تکرار قانون شکنی آنها برای مردم ایران شگفت آور بوده است. این است که برای ایرانی قانون یک خودنمایی در برابر کشورهای بیگانه است نه برای سامان‌شهروندان و کمتر کسانی از ایرانیان هستند که به شیوه‌ی اجرای قانونی می‌اندیشند. پس جای شگفتی هم نیست که والیان اسلام از جمهوری، دمکراسی، مردمسالاری، برابری انسانها، حقوق بشر در اسلام سخن بگویند چون آنها به درستی و بهتر از دیگران می‌دانند که این " سخنها به کردار بازی بود". بشر که میلیونها سال، پیش از پیدایش دین، با همه‌ی حقوق در نهاد خودش وجود داشته است، نیازی نداشته که کسی یا شریعتی به او حقی بدهد، دینها و ایدئولوژیها و حکومتها برای

گرفتن و تنگ کردن حقوق بشر به وجود آمده‌اند نه برای دادن حقوقی به انسان.

بدیهی است که شیادان می‌توانند در بازار سخن هر کردار گنبدیده‌ای را با واژه‌های تازه و خوشبویی بپوشانند در این سوداگری نقش روشننگر این است که خریداران را از پسماندگی کالا، که درون واژه‌های زیبا بسته بندی شده است، آگاه کند. شوربختی در این است که کمتر روشنگرانی هستند که فریبکاری مسلک فروشان را، در کاربرد واژه‌ها، شناسایی کنند. از اندک شماری از آنها که به کردار خود یعنی آگاهانه به روشنگری می‌پردازند بیشتر در فکر وصله و پینه کردن این کالای پوسیده هستند نه به فکر دور انداختن آن.

چرا که ما مردم ایران راست منشی به ویژه راستکاری را کمتر می‌شناسیم و به همین سبب است که بیشتر ما واژه‌ها را دروغ می‌پنداریم بدون اینکه بتوانیم دروغ‌گویی و کژ کرداری خود را شناسایی کنیم. هنگامی که ما نتوانیم واژه‌های گفتار خودمانرا بررسی کنیم پس چگونه باید سخنان دروغ‌ورزان شیاد را برای خود و دیگران بازگشاییم.

سخن از همین است که ما باید بتوانیم گفتار یا خواسته‌ی خودمان را بسنجیم و آنها را در آنگ واژه‌ها بازگو کنیم. در همه‌ی ما مردم، همچنین یا به ویژه در روشنفران، هم خرد یعنی نیروی سنجش و هم ابزار سنجش یعنی دانشی وجود دارد که بتوانیم آرزوهایمان را با پدیده‌های تاریخ اندازه گیری کنیم ولی کار یک روشنفر این است که در مورد درستی و نادرستی گفتارها نسبت به آرمانها مردم به ژرفی اندیشه کند. نباید تنها داشتن و گفتن یک دیدگاه برای یک روشنفر بسنده باشد. داشتن یک دیدگاه روشن نشانه‌ی بینایی نه روشنفکری است، با داشتن و بیان یک دیدگاه، روشنفر نمی‌تواند خود را از رنج اندیشیدن و سنجیدن پدیده‌ها رها سازند.

هرکس به پدیده‌های هستی از دیدگاهی می‌نگرد ولی یک روشنفر باید دیدگاه بینش خود را در هر زمان در هر گام بررسی کند و بهبود بخشد تا همیشه تازه و نو باشد. کسی که پیروی از مسلکی، مذهبی یا مکتبی می‌کند او سرسپرده یا با ایمان است شاید هم او دانشی را آموخته باشد ولی نمی‌توان چنین کسی را روشنفر نامید حتا اگر او از آوردگان مکتب و مسلکی باشد که خود او در تاریک خانه‌ی فکرش آفریده است.

شاید اندکی از هسته‌ی سخن دور شده‌ایم، شیرهی گفتار این است که منش و میزان درک هر کس از واژه‌ای را باید از خرده‌های پراکنده‌ای که ناخودآگاه از او سر می‌زنند یا در کردار او دیده می‌شوند سنجید. مفهوم واژه‌های ذهنی برای همگان یکسان نیست. برای اینکه بدانیم که یک انسان چه برآشت و تصویری از واژه‌ای را دارد باید بتوانیم آن خرده‌های پراکنده را، که در کردار آن انسان نمایان می‌شوند، با تیزبینی در رونده آزمون به هم پیوند بدهیم تا بتوانیم به درستی به مفهوم واژه‌ای که در ذهن او شکل گرفته است پی ببریم.

برای نمونه اگر به کشورهایی که، تا اندازه‌ای، به شیوه‌ی دموکراسی اداره می‌شوند به ژرفی بنگریم می‌بینیم که همه‌ی این کشورها اساسنامه‌ای دارند که بر آزادی و برابری همه‌ی شهروندان استوار است. نیز می‌بینیم که آزادی و برابری شهروندان هر یک از این کشورها بیشتر به برداشت و درک آن مردم از آزادی و دموکراسی بستگی دارد و کمتر به واژه‌های قانون اساسی آنها. در برخی از این کشورها، بسان ایتالیا، گاهی که کردار دولت با قانون در تضاد باشد، آسانتر قانون را وارونه می‌سازند نه کردار خود را و در برابر چشمان شگفت‌زده‌ی جهانیان لبخند می‌زنند نه اینکه از تبهکاری خود شرمسار می‌شوند.

اکنون که واژه‌ی "جمهوری" را در پیش نام حکومت اسلامی چسپانده‌اند، آیا این حکومت نادانپرور بر مبنای "جمهوری" اداره می‌شود یا اینکه اسلامی بودن آن همان است که اسلام ناب محمدی، خلافت طالبان در افغانستان، بوده است؟ با آنکه بیشتر کسان ناخودآگاه این حکومت ستمکار و پست مانده را "جمهوری اسلامی" می‌نامند ولی همه‌ی روشنفران می‌دانند که این حکومت نه با "انتخابات اسلامی" مفهوم جمهوری را پیدا می‌کند و نه با عمامه‌های سیاه و سفید به آن پسماندگی اسلامی راستین و "خلفای راشدین" در می‌آید. حکومت اسلامی در ایران نشان دهنده‌ی کارکرد، منش، بینش و برداشت والیان فقیه از کشور داری است و هر واژه‌ای به پیش و پس این حکومت بسته شود در کردار آن تغییری ایجاد نخواهد شد.

همچنین دیدیم که پس از به قدرت رسیدن دروغ‌ورزان، والیان مسلمان، تنها نام "میدان آزادی" را جایگزین نام "میدان شهید" ساختند. چون آنها که در گوسفند منشی سر فرو دارند از درک مفهوم "آزادی" هم بدورند. پافشاری آنها بر داشتن حکومت ولایت فقیه نشان دهنده‌ی عباد الله بودن آنهاست.

کسی که نتواند به درستی مفهوم آزادی را آزادانه، بدون ایمان به کسی یا پیش نویسی، درک کند آزاده نیست و کسی که "آزادی" را تنها از تعریف کتابها و ترکیب واژه‌ها یاد گرفته است کارکرد آزادی را به کردار نمی‌داند شاید او آزادی را تنها در تعریف و ترکیب واژه‌ها می‌شناسد.

زمانی که از اینگونه روشنفکران آزادیخواه در مورد اجرای قانون‌های آن دموکراسی، که در تصور آنها پرورده شده است، پرسیده شود می‌بینیم که تعریف آزادی و دموکراسی را، که پیش از آن روان داشتند، تند فراموش می‌کنند و همه‌ی نیروهای لشکری و شهری را وارد میدان کارزار می‌سازند تا بتوانند به زور آزادی ذهنی خود را به کرسی بنشانند.

یعنی این روشنفکران می‌خواهند یک آزادی را که به کردار نمی‌شناسند، به خواهش یا به زاری یا به زور، در اجتماع جاسازی کنند. از همین خوشبآوری‌هاست که برخی از این نمونه روشنفکران، با برگزاری رأی‌گیری در عراق، آنگونه مست و از خود بی‌خود شده‌اند که گویی مردمان عراق هم اکنون با فرشته‌ی آزادی هم‌آغوش هستند و آنها نیز از آن شراب ناب نوشیده‌اند. آیا کارکرد آزادی همان است که از مردم رأی‌گیری شود؟ آیا دوستی کشور آمریکا این اندازه پر ارزش و باشکوه است که می‌توان حکومت دهها صدام عمامه‌بسر را به جای حکومت یک صدام زورگو بر مردم عراق مبارک خواند. آیا می‌توان قانونی را که از اندیشه‌ی آن مردم تراوش نکرده و با فتوای آخوندها رأی‌گیری شده است اساسی و بنیاد دموکراسی نامید؟ آیا آنچه که سالهاست این آزادیخواهان روشنفکر ایران برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند، همان آزادی و دموکراسی است، که در عراق و افغانستان بر پا شده است؟ اگر چنین باشد پس وای به روزگار دل‌باختگان سیمرغ که راهنمای آنها، سیمرغ را تنها از رنگ پرش می‌شناسد، ای دریغ که صفات سیمرغ را هم فراموش کرده است. زیرا که آن پرندگان به هر کجا که برسند به جایگاه سیمرغ نخواهند رسید.

تفاوتی که حکومت ایران با حکومت‌های افغانستان و عراق دارد در این است که در ایران تنها دولت (حکمران‌ها، وکیل‌های مجلس، تبهکاران و خود فروختگان مسلمان) باید به گوسفند بودن خود یعنی ولایت فقیه ایمان داشته باشند در حالیکه دولت‌های عراق و افغانستان خود را شبان‌پیروان مذهب خود می‌پندارند و نیازی به اقرار در ندادن بودن خودشان ندارند. آن بخشی که حکومت‌های ایران، افغانستان و عراق را با هم مشترک می‌کند اینست که هر سه‌ی آنها نیاز به سرکوب دگراندیشان دارند. حکومتی که حتا اندکی بوی دینی داشته باشد راهی هم به جز این ندارند که، برای پنهان کردن آن بوی ناخوش، درخشش آگاهی را در مردم با پخش کردن دود ترس خاموش کنند.

البته والیان اسلامی از بینش تاریک خود گمان می‌برند که مردمان توان درست اندیشیدن را ندارند و آنها می‌توانند به زنجیر دروغ عباد الله در بند نگه دارند تا از حرکت و پیشرفت باز بمانند. چون احکام اسلام کهنه و پسمانده هستند این است که هر اندیشه‌ی که راه پیشرفت را روشن کند بر ضد فلسفه و بینش اسلامی است، والیان اسلام در نابودی آن اندیشه تجربه‌ی هزارساله دارند، مگر آنکه آخوند در درمادگی بتواند از آن اندیشه برای برقراری پایه‌های سست اسلام سود ببرد.

امروز در قرن بیست و یکم نه تنها در کشورهای مسلمان زبانی که به انتقاد از پسماندگی اسلام باز شود از گلوئی گوینده بیرون می‌کشند بلکه در کشورهای آزاد هم از ترس مسلمانان کمتر به انتقاد از اسلام زبانی گشوده می‌شود. چگونگی روشنفکرانی تاریک اندیش می‌توانند به این نتیجه برسند که در کشور عراق یا افغانستان دموکراسی برپا یا پی‌ریزی شده است. آیا این کسان تا این اندازه نابینا هستند و نمی‌توانند ببینند که امریکا حتا نتوانست کلمه‌ی "الله اکبر"، را که صدام، برای فریب مردم، به روی پرچم عراق افزوده بود از آن پرچم پاک کند. آیا فهم این کلمه تا این اندازه دشوار است که این کسان نمی‌دانند، اگر الله بزرگتر است پس الله هم حاکم است نه مردم و خدایان دیگر هم کوچکتر هستند نه برابر.

تا زمانی که والیانی مذهبی به ویژه والیان اسلام با ریسمان ایمان مردم را در بند کشیده‌اند و آن والیان کلید زندان اندیشه‌های فرهنگی کشور را در دست دارند پندار از شیوه‌ی دموکراسی در آن کشور نا بجا و از سوی روشنفکران گناهی نابخشودنی است.

از آنجا که انسان به نیروی خرد آراسته است، نسبت به آگاهی و دانشی که در درونش دارد و با جانش آمیخته شده، خودش می‌تواند در مورد پدیده‌های هستی اندیشه و در نتیجه زنجیرهای ایمان خود را پاره کند و پس آنگاه است که او می‌تواند آزادانه سرنوشت خود را در دست می‌گیرد.

گفتگو تنها از پسماندگی احکام اسلامی و اندیشه‌ی اسلام‌زدگان ایرانی نیست بلکه سخن از پدیده‌ای است که ما بیشتر می‌جویم ولی کمتر آنرا می‌شاسیم. در انجمن‌های روشنفکری در مورد پدیده‌ی آزادی، دموکراسی یا سکولاریته بسیار گفتگو می‌شود و آنها را تعریف و تفسیر و تحریف می‌کنند. ولی تنها این واژه‌ها نیستند که ساختار آن پدیده‌ها را بنیان می‌گذارند که روشنفکری بتواند آنها را از کتابی برداشت کند یا در کتابی تفسیر و تعریف نماید. این پدیده‌ها با منش، با جهان بینی، با آگاهی و با ساختار اندیشه و معیارهای سنجش مردم پیوند دارند و نمی‌توانند، کسانی جدا از

مردم، آنها را با قانون و اساسنامه‌ای برای مردمی بیافرینند. حتا درک پدیده‌های فیزیکی، که در دانش از راه فرمولی تعریف می‌شوند، آنگاه برای همگان مفهوم درستی پیدا می‌کنند که مردم آنها را با آگاهی خود بشناسد و با جان خود بچشند و بگویند.

برای نمونه: مردمان پیوند پدیده‌ی گرما را با خورشید، پیوند پدیده‌ی آب را با ابر، پیوند پدیده‌ی جان را با هوا، پیوند پدیده‌ی گیاه را با زمین و به درستی پیوند این عناصر، خدایان کهن ایران، را با زندگی می‌دانند حتا اگر نتوانند با آهنگ سخن بر زبان بیاورند. آنها با همه‌ی جان خود دریافته‌اند که بدون خورشید، آب، هوا و زمین جاننداری زنده نمی‌ماند. این است که مردمان برای شناخت این پدیده‌ها (مهر، آب، باد، خاک) نیازی به فرمولهای فیزیکی یا شیمیایی و برای پاکیزه نگهداری سرای زیست نیازی به دانش زیست شناسی ندارند. تنها نیاز این مردمان در این مورد این است که آن آگاهی و امکانی را پیدا کنند و بدانند که چه چیزهایی این پدیده‌ها را آلوده می‌کنند در این هنگام خود مردم قانون نگهداری آن پدیده‌ها را می‌آفرینند. آنگاه که سودپرستانی، بیشتر رسانه‌های همگانی را در دست داشته باشند، از رسیدن آگاهی به مردم در این زمینه‌ها پیشگیری کنند، شاید هم در پی آیند آن ناآگاهی‌ها، مردم زیستسرای خود را با دست خود آلوده سازند.

شناختن پدیده‌ی دموکراسی یا آزادی (حکومت سکولار) که ذهنی هستند نه تنها برای مردم بلکه برای بیشتر روشنفکران ایران هم بسیار دشوار است چرا که، سدها و شاید هم هزاره‌ها است که آنها، ایمان و تقوا را ستایش کرده‌اند، با تزویر و ریا به کسب کرامت و شهرت پرداخته‌اند پس چگونه باید ناگهان برای شناخت چیزی به پژوهش بپردازند. پژوهش در مورد همزیستی و بهزیستی برانگیخته‌ی خرد آزادگان است و گر نه برای کسانی که مخلوق الهی هستند، از سوی خالق آنها، احکام زندگی به آنها امر شده است و آنها اجازه‌ی پژوهش در اوامر خالق خود را ندارند.

بر درمی‌خانه رفتن کار یک رنگان بود خود فروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست

ارزش پدیده‌ی دموکراسی به تصور ذهنی و شناخت مردم از آن پدیده بستگی دارد نه به نوشته‌های کتاب قانون و فرآورده‌ی آن نهاد یعنی اجرای قانون هم به شناخت ارزش دموکراسی در تصور مردم بستگی دارد نه سامان آرمانی که برای وزارتخانه‌ها نوشته می‌شود. پس روشنفکرانی که آزادیخواه و دلباخته‌ی سامان دموکراسی یا سکولار هستند باید بن‌مایه‌ها و ساختار این پدیده‌ها را بشناسند و به مردم بشناسانند. هیچگاه روشنفکران آزادیخواه نخواهند توانست، در میان مردمی که فرمانبردار ایمان خود هستند و آزادی را نمی‌شناسند، به آزادی برسند.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان: